

## نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاد اندیشی در شعر متنبی شاعر عرب و ناصر خسرو قبادیانی

\* عبدالحسین فرزاد

پژوهشگاه علوم انسانی

### چکیده

نهضت شعوبیه یا اومانیسیم ایرانی - اسلامی، جنبشی بود که به دنبال انحصارطلبی بنی‌امیه که آرمان‌های اسلامی را در سایه قدرت طلبی و زراندوزی از یاد برده بودند، رخ نمود. ماهیت این حرکت ماهیتی اومانستی با ژرف ساختی دینی و برگرفته از قرآن کریم بود. از این روی بسیاری از مؤمنان راستین با آن همداستان شدند. شعوبیه دو شاخه اصلی در ایران داشت که در ادبیات و شعر ما تا قرن‌ها ادامه داشت. شاخه نخست در حوزه عرفان و تصوف بود. شاخه دوم شاخه خردگرایی بر مبنای دانش بود. از جمله این جریان فکری، اخوان الصفا بودند که با مقالات و رساله‌های علمی خود، موضوعات علمی را تشریح کردند و شک و شناخت را به مردم آموختند و خاطر نشان کردند که آغاز حرکت به سوی شناخت، شک است و با شک کردن، اندیشیدن، وجود پیدا می‌کند. از جمله مسایلی که حرکت خردگرایی در آثار اهل قلم، جایگزین کرد، مسأله واقع‌بینی بود که در حقیقت با نوعی رئالیسم ابتدایی مطرح می‌شد. ناصر خسرو قبادیانی اوج آزاداندیشی در ادبیات فارسی است. متنبی شاعر بزرگ عرب را اگرچه نمی‌توان به طور قطع و یقین در این جنبش جای داد و حتی برخی او را مخالف شعوبیه می‌دانند، اما در اشعارش، نوعی عزت نفس و آزادگی حتی از نوع اگزیستانسیالیستی هم دیده می‌شود که می‌توان میان او و ناصر خسرو همانندی‌هایی یافت. و این پژوهش چنین مهمی را تا حدی که در یک مقاله می‌گنجد، انجام داده است.

کلیدواژه‌ها: رئالیسم، اگزیستانسیالیسم، درک زمانه، آزادی، شالوده‌شکنی.

### Rationalism and Free-thinking In Motenabbi's and Nasser Khosro's Works

Abdolhossein Farzad, Ph.D.

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature  
Tehran University

#### Abstract

The Shaobieh or Islamic-Persian Humanism movement response a reply to totalism of Bani Omayeh, who in the shade of imperialism, had forgotten Islamic goals. The nature of Islamic humanistic movement was mixed with religious infrastructure and was derived from the holy Quran. That is why we can find a lot of true believer Muslims among them. Shaobieh had two main sects in Iran which prevailed in our literature and poetry for many centuries. The first sect was in the domain of sophism. The next sect was leaning on logical thinking based on science. The pioneer of this scientific approach was the "brothers of friendship" (Ekhvan-al-Safa) who analyzed the scientific issues and taught the entity of "doubts and knowledge." They believed that the first step toward knowledge is doubt. Among the trends which made a move in knowledge was an elementary realism. The peak of rationalism in Persian literature is Nasser Khosro. Motenabbi was a great Arab poet who, although cannot be placed in this movement definitely, (even some believe he was against Shaobieh) had some kind of self-esteem and freedom even from existentialism. This can place him next to Nasser Khosro. The present research tries to discuss this important issue as far as the space of a short essay allows.

Keywords: realism, existentialism, knowledge of an era, freedom, deconstruction.

### مقدمه

آنچه بشر امروز را به سوی دموکراسی و آزادی انسان سوق داده است، شجاعت است. شجاعت و دلیری در شالوده‌شکنی، دستاورد درک زمانه و قدرت تشخیص است که به اقدام و عمل، منجر شده است. این امر جز با صداقت حاصل نمی‌شود. صداقت، محصول آگاهی است. آگاهی و شناخت، بدون دانش و تجربه علمی امکان‌پذیر نیست. فردوسی توسی حکیم و شاعر مؤمن و فرهنگ دوست و حماسه سرای ایران به همین نکته نظر دارد و می‌فرماید:

توانا بود هر که دانا بود      زدانش دل پیر برنا بود

فرانسیس بیکن، متفکر بزرگ انگلیسی و یکی از بنیان‌گذاران روش تجربی در علوم، سال‌ها پس از فردوسی، اعلام کرد که:

"دانش باید منجر به توانایی گردد".

آنچه اکنون هنر پویای جهان را با هنرهای پیشین متفاوت می‌کند، تشریح و درک علمی واقعیت موجود است. واقعگرایی (رئالیسم)، در حقیقت در برهه‌ای خاص از زندگی بشر رخ نمود؛ و آن هنگامی بود که انسان‌های متفکر دریافتند که اعمال و کردار انسان‌ها منشأ مادی دارد و از پیش بر آن‌ها تحمیل نشده است.

جریان خردگرایی اومانیسم ایرانی - اسلامی (شعوبیه) که در کارنامه خود بزرگانی چون فردوسی توسی، خیام نیشابوری، ناصر خسرو قبادیانی و امثال اینها را دارد، تا حدی واقع‌گرایانه است و چیزی به نام تقدیر را به رسمیت نمی‌شناسد. در شاهنامه فردوسی ابیاتی وجود دارد که نشان می‌دهد فردوسی گردش زمانه را تقدیر الهی نمی‌داند:

چرا مهر باید همی بر جهان      بیاید خرامید با هم‌رهان  
چنین است کردار این گنده پیر      ستاند زفرزند، پستان شیر  
چو پیوسته شد مهردل بر جهان      به خاک اندرآرد سرش ناگهان  
تو از وی به جزشادمانی مجوی      به باغ جهان برگ انده مجوی

(علی یف ۱۹۷۰: ۲۴۵)

بنابراین، در تفکر فردوسی بی‌توجهی به جهان به معنای پوچی آن نیست بلکه او در این جا انسان را بالاترین ارزش جهان می‌داند و با کلمه هم‌رهان، به انسان اشاره دارد. این دیدگاه اومانیستی در جای جای شاهنامه وجود دارد.

اومانيسم در حقيقت ابداع انسانيت است که به وسيله متفکران و هنرمندان قرون پانزده ميلادی در فلورانس مطرح شد (ديويس ۱۳۸۳: ۱۲).

انسان قرون وسطی، انسانی بود که به وسيله کلیسای به انحراف رفته، به عنوان موجودی گناهکار مورد تحقیر آباب مسيحيت بود و آن چنان بی ارزش شده بود که به کمترین بهانه‌ای او را می‌سوزاندند. کلیسای قرون تاریخ که تعالیم ارزشمند حضرت عیسی (ع) را از یاد برده بود، با تمام توان به ضدیت با دانش و فلسفه برخاسته بود. اما با ظهور هنرمندان اومانيست فلورانس و رسیدن به عصر روشنگری، انسان از سایه تاریک انگزیسیون (تفتیش عقاید) کلیسای کج‌اندیش بیرون آمد و در آفتاب خردگرایی، خویشتن خویش را باز شناخت.

امانوئل کانت که روشنگری را پذیرفته بود، در مقاله‌ای، عصر روشنگری را این‌گونه تعریف می‌کند:

"روشنگری بیرون شدن انسان از کمینه‌گی (Minority) است که خود برخویشتن تحمیل کرده است. این کمینه‌گی، ناتوانی شخص در به‌کار گرفتن فهم شخصی خود بدون راهنمایی دیگری است. این کمینه‌گی اگر به جای آن که فقدان فهم باشد، از عدم شجاعت و تصمیم فرد در اتکا به فهم خود بدون راهنمای دیگری سرچشمه بگیرد، از سوی خود شخص، تحمیل شده است. به این سان شعار روشنگری این است که: "جسارت بورز و بدان! شجاع باش و از فهم خود بهره‌گیر!" (گلدمن ۱۳۷۵: ۳۱)

به گمان من بهترین دستاورد عصر روشنگری در حوزه تفکر انسانی، اندیشه واقع‌گرایی (Realism) است. در دوره‌ای که رئالیسم رواج می‌یابد، انتقاد اوج می‌گیرد و بشر شجاعت می‌یابد که به همه چیز شک کند. و یکی از نخستین اموری که مورد توجه او قرار می‌گیرد مسأله وضعیت موجود خود اوست که از دیرباز از سوی مکاتب ایده‌آلیستی به او این‌گونه القا شده بود که همه چیز تقدیری است و انسان موجودی مجبور است که توان بیرون رفتن از دایره قسمت را ندارد. اما با ظهور دانشمندان چون کانت و دکارت و بیکن و دیگران در اروپا انسان عصر روشنگری و رئالیسم اروپا دریافت که آینده را می‌توان تغییر داد. او یقین کرد که سرچشمه اعمال و کردار انسان‌ها سرچشمه مادی دارد و درون خود زندگی است و امری محتوم نیست.

اما در سرزمین‌های اسلامی چون ایران، با توجه بر تأکید دین اسلام بر خردگرایی و دانایی و سوگند خوردن پروردگار به قلم و کتابت، اندیشه‌های اومانیستی بسیار پیش‌تر از اروپا آغاز شده بود. عصر عباسی یکی از درخشان‌ترین روزگاران شکوفایی دانش و اندیشه در حوزه‌های ایران و سایر ملل مسلمان است.

اگر قرن پانزدهم میلادی را آغاز ظهور جدی اومانیسم غربی در آثار هنرمندانی چون لئوناردو داوینچی بدانیم، نهضت شعوبیه تأثیر ادبی خود را از همان اوایل قرن سوم هجری، آشکار کرده است.

بشاربن بُرد طخارستانی در نیمه دوم قرن هشتم میلادی درگذشت او از نخستین ایرانیانی بود که آشکارا از نهضت شعوبیه دفاع می‌کرد.

ابونواس حکمی اهوازی نیز شعوبی بود که در اوایل قرن نهم میلادی وفات یافت. او به همراه بشار از معدود شاعران ایرانی عرب‌سرا بود که ذوق و تخیل ایرانی را در شعر عرب وارد کرد و خشونت بدوی شعر عرب را به لطافت تخیل ایرانی بدل کرد.

اخوان الصفا دقیقاً در نیمه قرن دهم میلادی ظهوری سیاسی و علمی داشتند و پیش از دانشمندان اروپایی تا حدی به طبقه‌بندی علوم، اقدام کردند.

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی اومانیست و حماسه‌سرای بزرگ شیعی در نیمه اول قرن یازدهم میلادی از اندیشه‌های اومانیستی ایرانی سخن می‌گفت و شاهنامه را با اندیشه‌های خردگرایانه و حق‌طلبانه به اثری با ابعاد ژرف انسانی ارائه کرد.

ناصرخسرو قبادیانی، در اواخر قرن یازدهم میلادی خردگرایی اومانیستی ایرانی (شیعی) را با نوعی واقع‌گرایی در آمیختن و نخستین نقد اجتماعی و سیاسی را در ادبیات ما پی‌ریزی کرد.

متنبی شاعر توانای عرب اگر چه در برخی موارد بر ضد حرکت شعوبیه شعر می‌سرود (ممتحن ۱۳۵۴: ۲۸۰) اما به گمان من بی‌آنکه خود بداند موج واقع‌گرایی، او را نیز فراگرفته بود.

آنچه در این پژوهش اندک، در مدنظر است، آزاداندیشی و جدال با تقدیرسازی سران و سلاطین در اشعار متنبی و ناصرخسرو است. همین تم (درونمایه) است که اشعار این دو شاعر ارجمند را با دیگران متفاوت می‌کند.

### ابوالطیب متنبی

ابوالطیب متنبی، در محله کنده در کوفه به سال سیصد و سه هجری (۹۱۵ م) زاده شد؛ و در فضایی علوی رشد کرد. بعدها به اسماعیلیه و قرمطیان پیوست (الفاخوری ۱۹۸۶: ۷۸۷). او برخی از سران شام را مدح کرد و به سیفالدوله حمدانی پیوست و شجاعت‌ها و صحنه‌های جنگ او با بیزانسی‌ها را توصیف کرد.

جنگ باز پس گرفتن قلعه الحمراء از بیزانسی‌ها به وسیله سیفالدوله امیر موصل، موضوع یکی از قصائد بسیار دل‌انگیز متنبی است که در ادب عرب از شهرتی ویژه برخوردار است. این قصیده میمیه چهل و شش بیت دارد که شکست سپاه رومی‌ها را بیان می‌کند. سرانجام به دربار دیلمیان روی آورد و ابن عمید و عضدالدوله را مدح کرد و صله‌های گران‌بهای گرفت. در راه بازگشت از ایران (۳۵۴هـ) به وسیله یکی از سران راهزن عرب فاتک بن جهل اسدی کشته شد (شیخو ۱۹۸۶: ۳۳۱).

متنبی شاعر قدرت و نبوغ بود که خردی تیز و قلبی خروشان داشت. از تخیلی خلاق و حیرت‌انگیز برخوردار بود که زبانی نیرومند را در اختیار داشت. شعر متنبی نسل‌های مختلف را پس از مرگش به سوی قله‌ها فرا خواند و همت و عزت نفس را در آنان برانگیخت (الفاخوری ۱۹۸۶: ۸۱۷). دیوان قطوری از متنبی بر جای مانده است که در ادب عرب غنیمتی ارجمند است و بارها به وسیله ادیبان شرح شده است.

### ناصر خسرو قبادیانی

اهل بلخ بود. در سال (۳۹۴ هـ) در قبادیان از توابع بلخ زاده شد و در (۴۸۱ هـ) در دره یمگان از توابع بدخشان، در حالی که متواری بود، درگذشت (صفا ۱۳۷۹: ۲۷۱).

این شاعر بزرگ و مبارز آن‌چنان در ادب ایران مشهور است که در این مقاله به اطلاعات تکراری نیازی نمی‌بینم. همین قدر خاطر نشان می‌کنم که ناصر خسرو شاعری آرمان‌گرا بود که با داشتن مذهب اسماعیلی، به مبارزه با سران و سلاطینی که حکومت آنان مشروعیت دینی، انسانی و سیاسی نداشت برخاسته بود و از تاوان آن نیز نمی‌هراسید.

شاخص‌ترین عنصری که در آثار او مخاطب را به خود جلب می‌کند تأکید او بر خردگرایی و استدلال علمی، با ژرف ساخت دینی و مذهبی است. بنابراین ثمره این خردگرایی در اشعار ناصر خسرو، ستیز با تقدیر است که به بطلان اعتقاد به سرنوشت محتوم و خرافی، می‌انجامد.

ناصرخسرو در اشعارش، کسانی را به چالش فرا می‌خواند، که خاندان رسول اکرم (ص) را رها کرده و به غاصبان مسند پاک حکومت بر مردم، اقتدا کرده‌اند. او در این مبارزه آن‌چنان بی‌پرواست که شاهان غزنوی را خوک می‌داند و حیفش می‌آید که مروارید سخن پارسی را به پای خوکان و ددان بریزد. از این روی شاعران مداح و دربار راه، شعر فروش می‌داند.

### درک زمانه و انتخاب خردمندان

انسان موجودی است که آزاد آفریده می‌شود و منهای برخی جبرهای طبیعی همچون پدر و مادر و محیط و نژاد، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند آزادی او را محدود کند. سایر جبرهایی که انسان با آن دست به گریبان است، عَرَضی و تحمیلی است. بنابراین، فقر، بردگی، تبعیض، و امثال آن از سوی خود انسان‌ها به یکدیگر تحمیل می‌گردد و ریشه در نابرابری‌های اجتماعی دارد.

ادراک، کامل‌ترین خصوصیت شعور انسانی است که باعث می‌گردد ما به تضادهای درونی پدیده‌ها پی ببریم. در حقیقت ماهیت ادراک آدمی، مبارزه میان زمینه‌های کهنه و قضایای جدید زندگی است. و انسان عصر خود، کسی است که درکی عمیق و صادقانه از واقعیت‌های زمانه خویش و انسان هم عصرش داشته باشد. به بیان دیگر ادراک، عالی‌ترین مبنای تکامل هنر است. این دیدگاه، بر پایه‌های واقع‌گرایی استوار است.

رتالیسم، انسان و جامعه را مانند هستی یکپارچه‌ای نشان می‌دهد به عبارت دیگر رتالیسم عبارت است از حجم سه بُعدی دایره‌ای کامل که از موهبت خصوصیات زندگی مستقل و روابط انسانی برخوردار است. مسأله مرکزی رتالیسم، باز نمودن متناسب تمامیت شخصیت انسان است (لوکاچ ۱۳۷۳: ۸ - ۹).

سخن لوکاچ در واقع، جوهری نگریستن به مفهوم انسان است که رسول اکرم (ص) آن را نخستین بار بیان کردند که انسان هم چون پیکری واحد است و در این پیکر هر عضوی که به درد آید، اعضای دیگر آرام نخواهند یافت. سعدی شیرازی ترجمه این حدیث را نیکو سروده است که تمامی دانش‌آموزان جهان آن را در کتاب‌های درسی خود در کنار قصه‌های کلیله و دمنه می‌خوانند:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند      که در آفرینش زیک گوهرند  
 چو عضوی به درد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی  
 به گمان من ناصر خسرو و منتبّی در ادراک زمانه، با هم مشترک‌اند. آنان تضادهایی را که  
 در درون پدیده‌های جامعه آنان وجود داشت، دریافته بودند. این دریافت و تعهد به آنان  
 شجاعت ابراز عقیده را هدیه کرد و توانستند در پیرامون خود موجی از تحلیل خردگرایانه  
 واقعیت، ایجاد کنند.

منتبّی شاهان و مردم روزگار خود را این‌گونه می‌بیند:

بِكُلِّ اَرْضٍ وَطِئْتُهَا اُمَّمٌ تَرْعَى بَعْدَ كَأَنَّهَا غَنَمٌ

(برقوقی ۱۹۳۸: ۱۷۹)

(به هر سرزمینی که گام نهادم ملت‌هایی را دیدم که چون احشام زیر دست بردگانی (حکام  
 دست نشانده) می‌چریدند.

و ناصر خسرو که در ادراک زمانه خود یکی از بی‌همتایان در ادب پارسی است، گوید:

ای امت بدبخت بر این زرق فروشان جز کز خری و جهل چنین فتنه چرایید  
 خواهیم که بدانم که مراین بی‌خردان را طاعت ز چه معنی و ز بهر چه نمایید

(دیوان ۱۳۵۷: ۴۴۶)

نکته‌ای اساسی و بنیادی در شخصیت منتبّی و ناصر خسرو وجود دارد که آن نکته از آنان  
 هنرمندانی ساخته است که در گزینش خویش با وسواسی اندیشمندانه، عمل کرده‌اند.  
 در زندگی آن‌چه مهم است، انتخاب است. نوع انتخاب و گزینش، نشان دهنده رویکرد  
 هر کس به زندگی است. این دو شاعر هر دو آزاداندیش و آزاده‌اند. بنابراین چنان‌که ذکر شد،  
 همه چیز را خود برمی‌گزینند و مسؤلیت اعمال و آن انتخاب ویژه خود را گردن می‌گیرند.  
 منتبّی انتخاب و کردار را حسب و نسب انسان می‌داند و برای اصالت‌های قومی و  
 خانوادگی ارزشی قایل نیست:

أَفْعَالُهُ نَسَبٌ لَهُ لَوْ لَمْ يَقُلْ مَعَهَا جَدَى الْخَصِيبُ عَرَفْنَا الْعِرْقَ بِالْغَصَنِ

(برقوقی ۱۹۳۸: ۳۴۷)

(کردارهای او حسب و نسب اوست. اگرچه نگویید که نیای من فلان و فلان بود، ما از  
 کردارش نسب انسانی او را می‌شناسیم.)

منتبّی با ظرافتی شگفت، حتی مظلومیت کسانی را در می‌یابد که در ظاهر خوش‌لباس و

مستغنی به نظر می‌رسند:

لا يُعْجِبُنَّ مَضِيْمًا حُسْنُ بَزْتِهِ وَ هَلْ يَرُوقُ دَفِينًا جَوْدَهُ الْكَفْنِ

( برقوقی ۱۹۳۸: ۳۴۴ )

(ستمیدیده را سزاوار نیست، که با رفاه‌زدگی او را بفریبند. آیا برای مرده، گرانبهای کفن، دل‌انگیز است!)

این بیت بیانگر درک عمیق متنبی از مفهوم سعادت است؛ که سعادت بدون آزادی امکان‌پذیر نیست. ادراک آزادی تنها با عقلانیت امکان‌پذیر است. در بیتی دیگر در همین قصیده چنین می‌سراید:

فَقْرُ الْجَهْلِ بِلَا عَقْلِ الْإِدْبِ فَقْرُ الْحِمَارِ بِلَا رَأْسِ الْإِلِي رَسَنِ

( برقوقی ۱۹۳۸: ۳۴۳ )

(نیاز نادان، بدون خرد، به ادب، چونان نیاز الاغ بدون سر به رسن است) شاید مقصود متنبی این است که تمامی فضایل انسانی و تربیت و رشد بر پایه خرد استوار است و در جامعه‌ای که خردگرایی، جایگاهی نداشته باشد، هیچ رشدی امکان‌پذیر نیست. ما چنین اندیشه‌ای را در شاهنامه فردوسی فراوان می‌بینیم.

همین مضمون را ناصر خسرو نیز می‌آورد و خاطر نشان می‌کند که حتی پادشاهی که از خرد و دانش به دور باشد بیچاره‌ای بیش نیست:

وَر دَانَش وَ دِیْنِ نِیْسْتَت، بَه چَاهِی هَر چَنْد کِه بَا تَاج وَ تَخْت وَ گَاهِی

(دیوان ۱۳۵۷: ۴۳۳)

ناصرخسرو، جهل را جرم می‌داند و معتقد است که انسان مسئولیت دارد که بداند. این اندیشه ناصرخسرو را به روزگار ما بسیار نزدیک می‌کند. در روزگار ما، انسان‌ها برای تعیین سرنوشت خویش به آگاهی یافتن مجبورند و جامعه‌ای که از آگاهی کمتری برخوردار باشد جامعه‌ای گله‌وار است که امام علی (ع) آنان را «همج رعاع» نامیده است.

مقصود امام علی از همج رعاع، لمپن‌های دنباله‌رو قدرت است:

" النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رِبَانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلِيٌّ سَبِيلَ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ

مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنِ وَثِيقٍ " (صبحی ۱۹۶۷: ۴۹۶).

(مردم سه گروه‌اند: عالم ربانی و دانشجویی که در راه رستگاری گام برمی‌دارد. دسته سوم چونان مگس‌ان‌بوه‌اند که به دنبال هر نعره زنده‌ای می‌روند و با هر بادی کج می‌شوند و از نور دانش بی‌بهره‌اند.)



امام می‌فرماید، بدون دانش و آگاهی، انتخابی ممکن نیست و شخص بی‌خرد و دانش در انتخاب، سرگردان است؛ بنابراین به دنبال کسی می‌رود که بلندگو و رسانه‌اش قوی‌تر باشد. این سرگردانی، نتیجه شوم فرار از عقلانیت است. چنان‌که ذکر شد، نادانی جرم است. ناصر خسرو:

ای مانده به کردار خویش غافل از امرالهی و از نواهی  
از جهل قوی‌تر گنه چه باشد؟ خیره چه بری ظن که بی‌گناهی!

(دیوان ۱۳۵۷: ۴۳۳)

### دگرگون کردن آینده و سلطه بر خویشتن

در شاهنامه ارجمند فردوسی، ابعاد انسانی فراوان است. یکی از بخش‌های دلکش این حماسه جاودان، مناظره مزدک، جامعه‌گرای ایرانی با قباد شاهنشاه ساسانی است.

روزگار بر مردم سخت گرفته بود و با مال‌اندوزی و زراندوزی امیران و مغان، توده مردم دچار فقر و فاقه بودند. مزدک از قباد پرسید: چه می‌گویی اگر کسی را مار بگزد و کسی تریاق (پادزهر) داشته باشد و به مار گزیده ندهد تا بمیرد. تکلیف چیست؟ قباد بی‌تردید پاسخ می‌دهد او باید قصاص شود زیرا قاتل است. مزدک می‌گوید اکنون مردم کشور گرسنه‌اند و فقرا یکی پس از دیگری می‌میرند و شما سران ثروتمند کشور در انبارهایتان غله و بنه را احتکار کرده‌اید. تکلیف شما چیست؟ قباد می‌گوید ما هم باید قصاص شویم.

مزدک شاه را قانع می‌کند و شاه دستور می‌دهد که انبارهای غله گشوده شود و در میان

خلایق پخش گردد.

بیامد یکی مرد، مزدک به نام	سخن‌گوی و با دانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش	قباد دلاور بدو داد گوش
ز خشکی خورش تنگ شد در جهان	میان مه‌ان و میان که‌ان
ز روی هوا ابر شد ناپدید	به ایران کسی برف و باران ندید
بدو گفت آن کس که مارش گزید	همی از تنش خون بخواهد برید
یکی دیگری را بود پای زهر	گزیده نیابد ز تریاک بهر
سزای چنین مرد گویی که چیست؟	که تریاک دارد درم سنگ بیست

چنین داد پاسخ ورا شه‌ریار  
 به خون گزیده بیایدش کشت  
 چنین گفت کای نامور شه‌ریار  
 به بیچارگی جان به نانی سپرد  
 مکافات آن کس که نان داشت او  
 چه باشد بگوید مرا پادشا  
 چنین داد پاسخ که مسکین تنش  
 که خونی است این مرد تریاک‌دار  
 به درگاه چون خصم آرد به مشت  
 کسی را بیندی به بند استوار  
 خورش باز گیرند از و تا بمرد  
 مرین بسته را خوار بگذاشت او  
 گر این مرد دانا بد و پارسا؟  
 که ناکرده خونست در گردنش

(علی یف ۱۹۷۰: ۴۲)

مزدک در این ماجرا آن چه را که توده ناآگاه سرنوشت می‌دانند به چالش می‌کشاند و می‌گوید که ما اعمال خویش را حواله به سرنوشت می‌کنیم. درحقیقت مزدک دسیسه‌های اجتماعی و سیاسی را که از سوی برخی بی‌دینان و ضد بشرها به مردم القا می‌شود، باطل می‌سازد.

کوشش برای ساختن آینده در دیوان ناصر خسرو جایگاهی بس والا دارد و او همواره بر این نکته پای می‌فشارد که ما خود باید سازنده سرنوشت و مقدرات خویش باشیم. ناصر خسرو، جا نمایه این آزادی را دانش و آگاهی می‌داند:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را  
 برون کن زسر باد خیره سری را  
 چو تو خود کنی اختر خویش را بد  
 مدار از فلک چشم نیک اختری را  
 اگر تو از آموختن سربتابی  
 نجوید سر تو همی سروری را  
 درخت تو گر بار دانش پذیرد  
 به زیر آوری چرخ نیلوفری را

(دیوان ۱۳۵۷: ۱۴۴)

متن‌بی شاعری ابی‌النفس و آزاده است. می‌گویند هنگامی که فاتک بن جهل اسدی راه را بر او بست و می‌خواست او را بکشد، متن‌بی توانست از مهلکه بگریزد، اما یکی از همراهانش گفت: گریختن برای تو ننگ است تو همانی که گفته‌ای:

فَالْخَيْلُ وَاللَّيْلُ وَالْبَيْدَاءُ تَعْرِفُنِي  
 وَالسَّيْفُ وَالرَّمْحُ وَالْقِرطاسُ وَالْقَلَمُ

(اسب و شب و بیابان و شمشیر و کاغذ و قلم مرا می‌شناسند) به بیان دیگر من هم مرد دانش‌ام و هم مرد نبرد. می‌گویند متن‌بی تحت تأثیر جذبه بیت خودش بازگشت و جنگید تا کشته شد (منوچهریان ۱۳۸۲: ۳۷).

متنبنی همواره خود را حاکم بر سرنوشت خود می‌داند. او بر این باور است که بر خودش مسلط است و هیچ چیز نمی‌تواند این خویشنداری را در هم شکند:

و إفشاء ما أنا مستودع  
من الغدر والحرّ لا يغدرُ  
إذا ما قدرتُ على نطقه  
فأني على تركها أقدرُ  
أصرفُ نفسي كما أشتهي  
و أملكها و القنا أحمرُ

(برقوی ۱۹۳۸: ۱۹۵)

(افشای راز، ناجوانمردی است و آزاده، ناجوانمرد نیست. من چون بر رازی دست یافتم، توان من بر کتمانم، افزون‌تر است. من خویشتن را آن گونه که می‌خواهم به کار می‌گیرم من مالک خویشتم حتی اگر نیزه از تنم خونین گردد.)

تردیدی نیست که شاعری با چنین اندیشه، نمی‌تواند خویشتن را اسیر و دست و پا بسته بداند او هر چه مرادش باشد و عقلش بر آن صحنه گذارد، انجام می‌دهد و نفسش او را نمی‌تواند بر کاری که بر خلاف مردمی است، وادارد.

### کمال‌گرایی و رشد

چنان‌که گذشت نادانی و به دنبال آگاهی رفتن، جرم است. هر دو شاعر بزرگوار بر این نکته تأکید دارند. زیرا انسان برای رشد و پیروزی آفریده شده است. ارنست همینگوی در کتاب پیرمرد و دریا، می‌گوید: "انسان برای شکست آفریده نشده، آدم ممکن است نابود شود اما شکست نمی‌خورد" (ویل دورانت ۱۳۶۹: ۶۰). متنبنی در این باب می‌گوید:

و لم أر في عيوب الناس شيئاً  
كنقص القادرين على التمام

(برقوی ۱۹۳۸: ۲۷۵)

(هیچ عیبی در مردم از نظر من بدتر از این نیست که آن‌که می‌تواند به کمال برسد، از این کوشش کوتاهی می‌کند.)  
ناصرخسرو علم‌گرایی و دعوت مخاطب را به دانش و تکامل، آنچنان جانانه، جانمایه سخنش کرده است که برایم انتخاب دشوار است، زیرا هر نکته‌ای جذبه و زیبایی خاص خود را دارد:

گر تو یکی خشک بید بی‌هنری  
علم ترا سرو جویبار کند

ور چه ترا مست کرد جهل همان علم زمستیت هوشیار کند  
 علم زدیرا ترا به خشک برد علم زمستانت را بهار کند  
 علم دل تیره را فروغ دهد کُند زبان را چو ذوالفقار کند

( دیوان ۱۳۵۷:۲۰۱ )

فروغ دانش، زندگی انسانی را نور و گرما می‌بخشد و تحولاتی بنیادی در ساختار زندگی ایجاد می‌کند. شالوده‌شکنی، تنها با تکامل دانش و روزافزونی آگاهی امکان‌پذیر است. قرآن کریم نیز بر این نکته تأکید دارد که دانایان با نادان برابر نیستند. زیرا آن زندگی که بر مبنای آگاهی بر ساخته شده باشد، آسیب‌های کم‌تری، خواهد داشت.

### متنبی

برتنی السُّرِّی بَرِّی المُدِّی فرددنی      أخفُّ علی المرکوب من نَفْسِ جِرمی  
 وأبصر من زرقاء جَوَّ لانی      اذا نظرت عینای ساواهما علمی

(برقوقی ۱۹۳۸: ۱۷۰)

(شب روی مرا چونان کاردی تراشید و صیقل داد آن چنان که جسمم بر مرکبم از هوای تنفسم سبک‌تر شده است. با این حال من از خانم زرقاء تیزبین‌ترم زیرا هنگامی که چشمانم چیزی را می‌بینند خردم با آن‌ها همراهی می‌کند.)

باید یادآور شوم که در عرب مثلی مشهور است: ابصر من زرقاء الیمامه (بیناتر از خانم زرقاء یمامه). زرقاء زنی از قبیله جَدیس بود که گویند اشیا را از فاصله سه روز راه می‌دید. (المنجد)

می‌گویند دشمنان روزی با گرفتن شاخ و برگ درختان در برابر خود به سوی قبیله زرقاء می‌آمدند. زرقاء می‌گوید جنگلی به سوی شما می‌آید. مردم پنداشتند که زرقا دیوانه شده است بنابراین به سخنش اعتنایی نکردند تا دشمن رسید و آنان را شکست داد.

این داستان مرا به یاد جنگل متحرک در نمایشنامه مکبث اثر شکسپیر انداخت. که چنین حادثه‌ای در آن رخ داده است (شکسپیر ۱۳۵۱: ۵۹).

متنبی خاطر نشان می‌کند که چشم انسان باید برای دیدن و بررسی جهان مسلح به سلاح علم و دانش باشد تا بتواند تضادهایی را که در درون پدیده‌های پیرامونش وجود دارد ببیند. به بیان دیگر بینش علمی داشته باشد.

## نتیجه گیری

متنبنی شاعر عرب در عصر عباسی، هنرمندی خودآگاه و خردگرا بود و به حق او را همه ستوده‌اند. او برابر با همان روزگار خود از واقع‌گرایی برخوردار بود. درباره مرگ و زندگی گوید:

و لو أن الحیاة تبقی لحيّ  
وإذا لم یکن من الموت بُدّ  
لعددنا أضلنا الشجعانا  
فَمِنَ العجز أن تكون جانا

(برقوقی ۱۹۳۸: ۳۷۲)

(اگر زندگانی برای زندگان پایدار بود، بی‌گمان ما کسی را که به استقبال مرگ برود و شجاعت کند، گمراه‌ترین فرد می‌شمردیم. و حال که در برابر مرگ چاره‌ای نیست [و همه می‌میریم] ترس از مرگ نشانه عجز و زبونی است.)

این نگرش به زندگی و مرگ بیانگر دید بصیر و با دانش این شاعر است.

همچنین ناصر خسرو قبادیانی که خردگرایی او بنیانی عقیدتی و ایدئولوژیک نیز دارد، چون

متنبنی نسبت به زندگانی بینشی علمی دارد و بر مبنای نظریه تجربی، سخن می‌گوید:

چه فضل آوریم ای پسر بر ستور  
اگر هم چو ایشان خوریم و میریم  
فرو سو نخواهیم شد ما همی  
که ما سر سوی گنبد اخضریم  
گر از علم و طاعت برآریم پر  
از این جا به چرخ برین بر پریم  
به دانش رگ مکر و زنگار جهل  
ز بُن بگسلیم و ز دل بستیریم  
به بیداد و بیدادگر نگریم  
که ما بنده داور اکبریم  
چو خود بد کنیم از که خواهیم داد  
مگر خویشتن را به داور بریم  
به دست من و توست نیک اختری  
اگر بد نجوییم، نیک اختیریم

(دیوان ۱۳۵۷: ۵۰۴)

## منابع

برقوقی، عبدالرحمان. ۱۹۳۸. شرح دیوان متنبنی. بیروت: دارالکتاب العربی.

دورانت، ویل و آریل. ۱۳۶۹. تفسیرهای زندگی. ترجمه ابراهیم مشعری. انتشارات نیلوفر.

دیویس، تونی. ۱۳۸۳. اومانیسیم. ترجمه عباس مخبر. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.

شکسپیر، ویلیام. ۱۳۵۱. *تراژدی مکبث*. ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

شیخو، الاب. ۱۹۸۶. *المجانی الحديثه*. بیروت: دارالمشرق (المطبعة الكاثوليكية).

صبحی، الصالح. ۱۹۶۷. *نهج البلاغه*. بیروت: دارالكتاب اللبناني.

علی یف، رستم. ۱۹۷۰. *شاهنامه فردوسی*. مسکو: انستیتوی خاورشناسی.

الفاخوری، حنا. ۱۹۸۶. *اجامع فی تاریخ الادب العربی*. بیروت: دارالجيل.

گلدمن، لوسین. ۱۳۷۵. *فلسفه روشنگری*. ترجمه و پژوهش شیوا (منصوره) کاویانی. تهران: نشر فکر روز.

لوکاج، گئورگ. ۱۳۷۳. *پژوهشی در رئالیسم اروپایی*. ترجمه اکبر افسری. علمی فرهنگی.

مینوی، مجتبی و محقق، مهدی. ۱۳۵۷. *دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو*. مک گیل.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی